



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت ششصد و چهل و هفتم





آقای علی از تهران



با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان

ابیاتی بیدار کننده از برنامه ۸۶۳ گنج حضور

عکس، چندان باید از یاران خوش
که شوی از بحر بی عکس، آب کش

عکس، گاؤل زد، تو آن تقلید دان
چون پیایی شد، شود تحقیق آن

تا نشد تحقیق از یاران مبر
از صدف مگسل، نگشت آن قطره در
-مولوی مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۶ تا ۵۶۸

علت اینکه ما راه را اشتباه میریم و به درد و پستی کشیده می شویم، پیروی از افکار، داشته‌ها و خواسته‌های من ذهنی است، به عبارتی هر چه که به وسیله من ذهنی با ذهن فکر می کنیم تقلید است و راه زندگی را می بندد، تقلید یعنی زندگی با افکار، باور، دانش و شک های کهنه دیگران که در این لحظه کار نمی کنند و تازه خود را جدی هم می گیرند که می دانند، و علت خوشبختی و باز شدن زندگی و درون ما تحقیق است که مستلزم باز کردن فضا و تسلیم و گفتن (نمی دانم) است، تا از فضای باز شده، از طرف زندگی راه و فکر بیاید. ما باید در وضعیت ها و اتفاقات راه حل را از مرکز عدم و تسلیم شده بخواهیم و این مستلزم قرین و همنشین بودن با کسانی همچون مولانا است، نه اخبار و اینترنت و آدم‌های دردمند، و با این تعهد ما به زندگی زنده می شویم و به بیرون و تقلیدها و دیگران محتاج نیستیم.

صاف خواهی چشم و عقل و سمع را
بردان تو پرده‌های طمع را
-مولوی مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۹

پس اگر چشم و عقل و گوش از جنس خدا و زندگی می‌خواهیم باید همانیدگی‌هایی که درست کردیم و در مرکز گذاشتیم و مانند عینک روی چشم دل گذاشتیم و با آنها می‌بینیم را رها کنیم و از آنها دست بکشیم.

لیک بعضی زین صدا کتر شدند
باز بعضی صافی و برتر شدند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۶

با جمع کردن همانیدگی ها در مرکز باعث می شویم که صدای آنها در ذهن بیچپه و تولید افکار تقلیدی و دردزا کند، و اگر هر چه می بینیم و می شنویم را به مرکز ببریم راه را گم می کنیم و از جنس انقباض، مقاومت و درد می شویم. و همینطور اگر مرکز خالی و عدم باشد خرد کل از مرکز به ذهن ما می تابد و ما را هدایت می کند، پس اولین قدم معنوی و انداختن من ذهنی، شجاعت پس گرفتن فرمان از من ذهنی و واگذار کردن به خرد کل است، و این مستلزم تسلیم، پرهیز، صبر، شکر و پذیرش بی چون و چرای اتفاقات و بازی دیدن آنها است.

گفت حق: دانم که این پرسش تو را
نیست از انکار و غفلت وز هوا
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۳

ورنه تأدیب و عتابت کردمی
بهر این پرسش تو را آزردمی
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۴

با سوال کردن و شک کردن به زندگی ما تنبیه می شویم و این تنبیه برای این است که ما زنده شویم و گرنه در شک و سؤال و می دانم‌های من ذهنی که از جنس درد هستند گرفتار می مانیم، به طور کلی سؤال کردن ما را به من ذهنی می برد، سؤال بر اساس ترس، حسادت، شک، هوا هوس، کنترل، چسبیدن و تقلید مطرح میشه و اینها همه به درد و تاریکی ختم می شوند، پس سؤال و شک را کنار گذاشته و از روی خواسته‌های این جهانی و هوا هوس سؤال نکنیم تا در برابر زندگی مقاومت نکنیم و متوجه باشیم که سؤال به مسئله سازی ختم می شود.

هرچه از وی شاد گردی در جهان
از فراق او بیندیش آن زمان
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۷

زانچه گشتی شاد، بس کس شاد شد
آخر از وی جست و همچون باد شد
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۸

از تو هم بجهد، تو دل بر وی منه
پیش از آن کو بجهد، از وی تو بجه
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۹

باید متوجه باشیم که چیزهای این جهانی که فکر می‌کنیم زندگی در آنهاست و باید به آنها چسبید و از دست نداد مثل خانه، پول، شهرت، مقام، دوست، دشمن، ظاهر، و هر چیز دیگر که مهم می‌دانیم، آفل و از بین رفتی هستند و روزی تغییر می‌کنند و یا ما را ترک می‌کنند و یا ما را نابود می‌کنند، بنابراین نباید در مرکز ما باشند و با اختیار خود و مرکز عدم از آنها توقع زندگی نداشته باشیم، مثل معتادی که با اختیار و هدایت و عقلی که خرد زندگی به او می‌دهد و درد هشیارانه و قدرتی که به او هدیه می‌شود می‌تواند ترک همانیدگی کند، و از رها کردن اعتیاد دیگر نمی‌ترسد، وقتی به این خرد برسیم انواع همانیدگی‌ها مثل کنترل کردن، خشم، حسادت، حس نقص، عجله، حرص و ولع بیشتر و بهتر داشتن، نگران آینده بودن، سعی برای خودنمایی و سخنرانی و گل کردن نزد دیگران، ملامت، حس تنهایی، دانش و باورها و هر چیز دیگر را می‌توانیم از خود اصیل جدا کنیم، که این مستلزم تسلیم، پذیرش بی قید و شرط وضعیت و اتفاق، پرهیز، واهمانش، تعهد، رضایت، شکر، صبر و سپردن به خرد کل است، خرد زندگی با اتفاقات و قضا ما را از همانیدگی‌ها جدا می‌کند و وقتی این را بدانیم از دردی که از جدا شدن می‌کشیم راضی و شاکر هستیم.

جمله عالم زین غلط کردند راه
 کز عدم ترسند و آن آمد پناه
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

وقتی که به من ذهنی و مرکز همانیده و کنترلگر گوش کنیم راه را گم می کنیم و به درد و تاریکی وارد می شویم، زیرا که از رها کردن و به دامن خدا شیرجه زدن و معلق و بی تعلق بودن ترسیده ایم، مثل ترس از شیرجه زدن در استخر که ترس میگه برگرد و استخری که پذیرای ما است تا ما را در آغوش بگیرد، پس باید پناه برد به خرد کل و فضای بی نهایت الهی که همه زندگی و ابدیت است.

من از عدم زادم تو را، بر تخت بنهادم تو را
 آینه‌یی دادم تو را، باشد که با ما خو کنی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶

ما از منبع عدم و بی نهایت زندگی که سرشار از آزادی، خلاقیت، مهر، زیبایی و ابدیت است زاده شدیم و برای
 خو کردن با این مرکز و چشیدن شادی بی نهایت و بی سبب باید همانیدگی‌ها را بیندازیم و خالی و صفر شویم و
 از کوچک شدن من ذهنی و به چشم نیامدن نزد دیگران و یا قضاوت‌های دیگران ترسی نداشته باشیم.

این عدم خود چه مبارک جایست
 که مدهای وجود از عدمست
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۳۵

وقتی با صبر و پرهیز و تسلیم و پذیرش بی چون و چرای اتفاقات مرکز را عدم کنیم طعم خوش و شادی بی
 سبب و هدایت خدا و زندگی را می‌چشیم و دیگر از چیزهای افل و گذرا و این جهانی مدد و زندگی نمی‌خواهیم،
 زیرا که چهار بعد ما به همین مرکز وصل است و اگر وصل به من ذهنی باشد جز نابودی سرانجامی ندارد.

دل، تو این آلوده را پنداشتی
 لاجرم دل ز اهل دل برداشتی
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۳

مرکز عدم یعنی خالی از همانیدگی‌ها و آلودگی‌هایی همچون باور، دانش، اجسام، دوست و دشمن، کینه‌ها، حسادت‌ها، انواع دردها، احساس نقص، خود بزرگ بینی، توهم معنویت، انواع شخصیت، مقام و شهرت، اعتیادها و خیلی چیزهای دیگر، که هر کدام یک مانع برای زنده شدن ماست، و اینها را به ما یاد دادند و اینطور شرطی شدیم که از اینها زندگی بخواهیم، مثلاً یاد گرفتیم در جمع گل کنیم و بگوییم بلدیم و کسی به حساب بیاییم، و یا دیگران را نصیحت و کنترل کنیم، و یا توهم معنوی بودن داشته باشیم و اظهار نظر کنیم، و یا حرص و عجله برای جمع کردن و بیشتر داشتن، و باید متوجه باشیم با دل آلوده همیشه زندگی کرد و زنده بود، و ما خیلی‌ها را دیدیم که ثروتمند و مشهور شدند اما جسم و ذهن و قلب و جان خود و حتی دیگران را خراب کردند تا بفهمند اشتباه رفتند و حامل پخش درد بودند، اما اگر همانیدگی‌ها را بیندازیم و سکوت و توکل را به کار بندیم نیروی بی‌نهایت زندگی در ما رشد می‌کند و روز به روز زنده‌تر می‌شویم.

از برای آن دل پر نور و بر
هست آن سلطان دل ها منتظر
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸

خداوند و زندگی بی نهایت و ابدی همیشه منتظر ماست، و فقط کافیه تسلیم شویم و خواسته‌ها، رقابت‌ها، میدانم‌ها، مقایسه‌ها، طمع‌ها، حرص و ولع‌ها را شناسایی کنیم تا از دل ما بروند و جای آن‌ها زندگی، شادی بی سبب و خدا را ملاقات کنیم و مجهز به چشم خدایین شویم.

صد جوال زر بیاری ای غنی
حق بگوید دل بیار ای منحنی
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۱

هر ادعایی نزد خدا و مرکز عدم جهل است، هر ادعای معنوی، مذهبی، اجتماعی و پهلوانی و کمک به دیگران از روی دیده شدن و پذیرفته شدن نزد مرکز عدم، همانندگی حساب می‌شود و هر همانندگی هشیاری را پایین می‌برد و باعث درد می‌شود، کسی که به خدا زنده شود می‌داند تنها چیزی که نزد خدا و مرکز عدم پذیرفته می‌شود، سکوت، سکون و تسلیم است، نه ادعای پرهیزکاری و یا نجات دیگران.

شرط، تسلیم است، نه کار دراز
سود نبود در ضلالت ترک تاز
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۳

اگر زندگی و اصل خود را بخواهیم باید فقط صفر و تسلیم شویم و با تسلیم از جنس آزادی و خداوند می شویم
وگرنه با مرکز همانیده در تاریکی و درد زندگی می کنیم، با نصیحت دیگران، خودنمایی، سعی برای تغییر
دیگران، تبلیغ معنویت با من ذهنی و اظهار نظر، خود را در معرض قرین دیگران قرار می دهیم و درد و تاریکی
همچنان می ماند.

لیک مقصود ازل، تسلیم توست
ای مسلمان بایدت تسلیم جست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۷

خواسته زندگی از ما زنده شدن به خود زندگی است، که مستلزم تسلیم و زمین گذاشتن همانیدگی های آفل است، هر کس، با دین و مذهب و بی مذهب و در هر سن و سال و با هر گذشته ای که داشته، باید مرکز را عدم کند تا رها از دردها و زندگی توهمی شود، زیرا که کرم خداوند برای همه است.

گفت: بهر شاه، مبدول است جان
او چرا آید شفیع اندر میان؟
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۵۹

با فضاگشایی صد در صد، هیچ احتیاجی به کمک بیرونی و ترسیدن نیست، زیرا که کمک گرفتن از روی ترس دوباره مرکز را آلوده می‌کند و توکل ما صد در صد نبوده، مثل کمک از باور، دانش، آدم‌ها و چیزهای دیگر این جهانی برای زنده شدن به خدا، پس متوجه باشیم تسلیم مستلزم تعهد و مداومت است، حتی اگر کاملاً تسلیم نشدیم همین را هم بپذیریم که من ذهنی ما ناتوان است و مداومت را ادامه دهیم تا تسلیم خالص و صد در صد شویم.

لی مع الله وقت بود آن دم مرا

لا یسع فیه نبی مجتبی

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۰

در مواقعی که قضا و کن فکان به سراغ ما میاد و می خواهد ما را از همانیدگی ها جدا کند باید هشیار باشیم و فرار نکنیم و یا به بیرون پناه نبریم، مثلاً اگر چیزی را از ما گرفت به چیزی جدید نچسبیم (اعتیاد، قرص، تعدد رابطه، خرید از روی سرگرمی و حرص) تا با کشیدن درد هشیارانه همراه با رضایت، با خدا و زندگی یکی شویم و هیچ کس و هیچ چیز را بین خود و خدا قرار ندهیم.

علتی بتر ز پندار کمال
 نیست اندر جان تو ای ذودلال
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

دید من ذهنی می گوید باید کامل باشیم و در هر کاری بهترین باشیم، حتی کار معنوی، و این یعنی مقاومت در برابر زندگی و ادعای می دانم، و جدی گرفتن نظم پارکی و نادیده گرفتن نظم جنگل، که باعث توقع از خود و دیگران می شود و دردهایی از طریق ایرادگیری، کنترل، نقص بینی، ادعا، سخنرانی و بحث به ما می ریزد و من ذهنی را بزرگتر می کند، و این الگوی خطرناک باعث دید توهمی می شود، یعنی بر اساس فیلتر کردن می بینیم، نقص ها را می بینیم و یا فقط خوبی های توهمی می بینیم و به اشتباه کسی را پیامبر و فرشته و یا کافر و شیطان می بینیم، ما باید متوجه باشیم برای زنده شدن به عدم هیچ دید خوب و بدی لازم نیست به جز دید عدم.

گر نه موشی دزد در انبار ماست
گندم اعمال چل ساله کجاست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۲

اگر در مرکز ما همانیدگی باشد و معنوی نما باشیم و توهم کمال داشته باشیم، هشیاری ما به وسیله همانیدگیها و توهمها دزدیده می شود، زیرا که وقتی از جنس مقاومت می شویم زندگی و هشیاری دزدیده می شود مثلاً نقص بینی و مقایسه، رقابت، واکنش، کنترل، تنفر، حسادت، جدی گرفتن اتفاقات و دیگران، ترس، خشم، نگرانی، حرص و ولع و عجله، زمینه را برای دزدیده شدن زندگی آماده می کنند، در صورتی که همه اینها را باید بازی دید و تنها چیز جدی مرکز عدم و تعهد به آن است.

هوی هوی باد و شیرافشان ابر
در غم مانند، یک ساعت تو صبر
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۵

عجله نشان بر مقاومت و ترس و انقباض است، و صبر نشان بر توکل و اعتماد به خرد کل، فضاگشایی و رسیدن به مرکز عدم و زنده شدن مستلزم صبر، صبر، صبر و باز هم صبر است، تا قضا و کن فکان ما را پاک از همانیدگی ها کند، و باید متوجه باشیم صبر برای موضوعی به ظاهر کوچک و یا به ظاهر بزرگ فرقی نمی کند، چه برای اظهار نظر، چه واکنش، چه خرید، چه نصیحت و تغییر کسی، چه فکر و یا دانشی فقط و فقط صبر کنیم تا زندگی ما را هدایت کند.

عقل جزوی، گاه چیره، گه نگون
 عقل کلی، ایمن از ریب المنون
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

با عقل جزوی و این جهانی ما به درد دچار می شویم، عقل جزوی یعنی عقل همانیدگی‌ها، مثل پول، شهرت، مقام، دوست و دشمن، باورها، اجسام، ولع و سیر نشدن و خیلی چیزهای دیگه و اگر گاهی پیش ببریم ادعای من، می کنیم و اگر سرنگون شویم می گوئیم دنیا و دیگران بد است، و این برای اینه که مرکز ما پر از باور، دانش، تجربه و نظریات کهنه است و به چیزها چسبیده‌ایم، و باید متوجه باشیم که موفقیت مالی و این جهانی با من ذهنی و عقل جزوی باعث از دست دادن و نابودی خیلی از چیزهای دیگر می شود و ریب المنون و اتفاق سخت برای کندن همانیدگی به سراغ هر کس می آید، اما وقتی با صبر، و تسلیم و شکر و رها کردن دیگران این مرکز را صفر و خالی و عدم کنیم و گدای زندگی گرفتن از بیرون نباشیم و زندگی را به خود زندگی بسپاریم و توکل کنیم، عقل کلی و خرد بی نهایت زندگی ما را اداره می کند و دیگر از خرابکاری خبری نیست، دیگر دچار ریب المنون و حوادث سخت که بخواهد ما را بیدار کند نمی شویم، زیرا که نه با خود و نه با دیگران کاری نداریم و ادعای می دانم و کنترل کردن و یا حرص و طمع نداریم.

چه شکر فروش دارم که به من شکر فروشد
که نگفت عذر روزی که: برو شکر ندارم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۲۰

زندگی همیشه منتظر است تا ما فضا را باز کنیم و همانیدگی ها را بیندازیم تا به ما شادی بی سبب و بی نهایت و
ابدی که جنس اصل ما است را بدهد.

گر بروید، ور بریزد صد گیاه
عاقبت برروید آن کشته‌اله

کشت نو کارید بر کشت نخست
این دوم فانی است و آن اول درُست

کشت اول کامل و بگزیده است
تخم ثانی فاسد و پوسیده است
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷ تا ۱۰۵۹

ما قبل از ورود به این جهان قرین خدا و زندگی بودیم و در این جهان خود را در ذهن گیر انداختیم و منی ذهنی و کاذب از خود ساختیم، و باید تمام این من ذهنی را که از چیزهای این جهانی درست شده خالی کنیم تا به خود اصیل و منبع بی نهایت برسیم، و با پرهیز از همانیدگی جدید و یا تکرار همانیدگی های قبلی که آفل و پوسیده و از بین رفتنی هستند من ذهنی را خشک کنیم، تا خود اصلی و بی نهایت را ببینیم، و این امر مستلزم پرهیز و صبر و کشیدن درد هشیارانه با رضایت است.

حکم حق گسترده بهر ما بساط
 که بگوئید از طریق انبساط
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

سلاحی که زندگی به ما داده و فقط مجاز هستیم از آن استفاده کنیم فضاگشایی است یعنی صبر، پرهیز، پذیرش اتفاق و وضعیت و کل زندگی بدون قضاوت، کشیدن درد هشیارانه با رضایت و گذشتن از کنار همانیدگی ها تا به خدا زنده شویم، و خدا اتفاقاتی طرح می کند تا ما با تسلیم همانیدگی را بیندازیم و زنده به زندگی شویم.

هر زمان دل را دگر میلی دهم
هر نفس بر دل دگر داغی نهم
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۹

زندگی هر لحظه در کار جدیدی است تا ما را از کهنه و پوسیده جدا کند، ممکنه هر لحظه اتفاقی طرح کند تا ما همانیدگی و چسبیدن خود را شناسایی کنیم تا جدا شویم و به زندگی زنده شویم، و تا وقتی جدا نشویم و گدای بیرون باشیم و زندگی را از همانیدگی ها بخواهیم، درد و اتفاقات دست از سر ما بر نمی‌دارند.

ساخت موسی قدس در، باب صغیر
تا فرود آرند سر، قوم زحیر

زآنکه جباران بدند و سرفراز
دوزخ آن باب صغیر است و نیاز
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶ تا ۲۹۹۷

همیشه و هر لحظه تا آخرین روز زندگی در این جسم باید هشیار و ناظر و عدم باشیم، و این عدم نگه داشتن نیاز به مداومت و تعهد همیشگی دارد، و باید متوجه باشیم که هر وقت فکر کردیم که ما به حضور رسیدیم و دیگر لازم نیست روی خود کار کنیم، اتفاقاً همان جا موقع کار کردن روی خود است زیرا که پندار کمال و من ذهنی معنوی هنوز در ما زندگی می کند، اگر این را بدانیم که برمی گردیم به زندگی، و اگر نه خود زندگی با ریب المنون و گرفتن چیزهایی که به آنها چسبیده ایم به ما نشان می دهد که باید سر فرود بیاریم و تسلیم شویم، به عبارتی چه زندگی به ظاهر خوش است چه ناخوش، باید تسلیم باشیم و جدی نگیریم.

ناز کردن خوش تر آید از شکر
لیک، کم خایش، که دارد صد خطر

ایمن آبادست آن راه نیاز
ترک نازش گیر و با آن ره بساز
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴ تا ۵۴۵

من ذهنی پیوسته می گوید می دانم، و با این می دانم به ما توهم خوشبختی از چیزهای بیرونی می دهد، و در برابر اتفاقات مقاومت می کند و راه را تنگ تر می کند و درد و ریب المنون پشت سر هم به سراغ ما میاد تا ما را متوجه کند، و این یعنی راهی خطرناک را انتخاب کردیم، در حالی که اگر مرکز را تسلیم و عدم و خالی کنیم و نخواهیم و ندانیم و صبر، پرهیز، پذیرش بی چون چرای هر اتفاق و وضعیت و شکر را سلاح خود کنیم، خرد کل یعنی خداوند بی نهایت ما را هدایت می کند و ما از جنس خود زندگی می شویم و شادی بی سبب و سبک بالی را تجربه می کنیم که با هیچ لذت دنیوی قابل مقایسه نیست.

تا با تو قرین شدست جانم
هر جا که روم، به گلستانم

تا صورت تو قرین دل شد
بر خاک نیم، بر آسمانم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

یکی از راه‌های تقلید و بزرگ شدن و تقویت من ذهنی، آدمها، مکان‌ها یا تلویزیون و اخبار و وب گردی است، به طور کلی با هر چیز و هر کس بشینیم، شبیه آن در دل ما روشن می‌شود، و ما باز هم پیوسته و با مداومت همیشه باید قرین خود خدا و کسانی که به خدا زنده هستند باشیم، مثل مولانا، حتی بزرگان هم همیشه مرکز را قرین خدا و عدم نگه می‌دارند، و این است راه رستگاری و زندگی ابدی و بی‌نهایت.

می رود از سینه‌ها در سینه‌ها
از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها
-مولوی، مثنوی دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

از قرین بی قول و گفت و گوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

ما با هر کسی همنشین شویم خوی او را می‌گیریم، مثلاً پیش یک خودنما، معنویت نما، حسود، متنفر، حریص، خسیس، منتقد، کمال طلب، پول پرست و هر همانیدگی دیگه که داشته باشه ما یا کم کم و یا سریع شبیه او می‌شویم، بنده این را تجربه کردم که بعد از دو سال کار روی خود فکر کردم پهلوان و قوی هستم و کسی نمی‌تواند من را مثل قبل کند و خواستم به کسی کمک کنم تا نجاتش بدهم از درد و غم، و بعد از ده روز خودم به چنان من ذهنی بزرگی تبدیل شدم که خودم از خودم ترسیده بودم، پس مراقب باشیم با چه کسی می‌شینیم و یا چه چیزی در تلویزیون و روزنامه‌ها و یا فضای مجازی نگاه می‌کنیم، و هر وقت من ذهنی را دیدیم پناه ببریم به قرین شدن با مولانا و همسفران حقیقی مولانا.

هر که پایان بین تر، او مسعودتر
جدتر او کارد که افزون دید بر

زانکه داند کین جهان کاشتن
هست بهر محشر و برداشتن
-مولوی، مثنوی دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۸ تا ۲۹۸۹

وقتی همانیدگی و دردهای مرکز همانیده را شناختیم و تسلیم شدیم و شادی بی سبب را تجربه کردیم، لحظه‌ای را غافل نمی‌شویم و به کار روی خود و انداختن هر همانیدگی جدید و قدیم ادامه می‌دهیم، زیرا که روز به روز به منبع بی نهایت زندگی نزدیکتر می‌شویم، کسی که متوجه خدای درون شود؛ همانیدگی‌ها، خواسته‌ها و می‌دانم‌هایش را می‌بیند و آنها را از خود دور می‌کند و به خدا واگذارشان می‌کند و خدا و زندگی به جای همانیدگی‌ها مرکزی ساکت، ساکن و بی نهایت آرامش و شادی بی سبب را جای می‌دهد.

با سپاس از همه
علی از تهران



خانم پروین از مهاباد



با سلام بر پدر معنوی استاد شهبازی و همراهان گنج حضور 

برگرفته از برنامه ۸۷۴

جفّ القلم: مرکب قلم خشک شد.

جفّ القلم یعنی قلم صنع آفرینش خشک شد به آنچه سزاوارش هستی.

جفّ القلم این لحظه شایسته چه کیفیتی از فرم و بی فرمی هستیم؟ قضا و کن فکان روی ما چگونه کار می کند؟ درون و بیرون ما چگونه نوشته می شود؟ اگر مقاومت و قضاوت و فضا بندی کنیم یک جوری یعنی بد نوشته می شود.

اگر فضا گشایی کنیم جور دیگری یعنی خوب نوشته می شود. انتخاب تصمیم گیری حق ماست و قبول مسئولیت نیز وظیفه ماست سرنوشت و جهت حرکت و تغییر ما بستگی به تشخیص انتخاب و قبول مسئولیت در این لحظه دارد، ما می توانیم در تبدیل خود و کیفیت زندگی مان بسیار مؤثر باشیم. ما با انقباض یا انبساط خود به زندگی اشاراتی می فرستیم و از همان نوع اشارات نیز دریافت می کنیم.

فعل توست این غصه‌های دم‌به‌دم
این بود معنی قد جفّ القلم

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

فهم من ذهنی از جفّ القلم ما را به اتفاقات گذشته می‌برد، نه برای یادگیری بلکه برای ایجاد ملامت و مقاومت. آگاهی هوشیارانه از جفّ القلم در این لحظه ما را به فضاگشایی ترغیب می‌کند. این لحظه ما هوشیارانه فضاگشایی را انتخاب می‌کنیم و اعتماد می‌کنیم که جفّ القلم مانند یک قطب نمای دقیق ما را از هوشیاری جسمی به هوشیاری حضور راهنمایی می‌کند.

با تشکر پروین از مهاباد 



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com